

روی کردهای حافظ به شخصیت‌های باستانی - اساطیری ایران

دکتر بتول فخراسلام

دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور



مقدمه

اگر باور داشته باشیم که ادبیات، لحظه‌ها را ابدیت و جاودانگی می‌بخشد، پس می‌توان ایمان داشت که حضور آفرینندگان ادب نیز در لحظه‌ها جاویدان می‌گردد؛ چرا که هر هنرمندی هماهنگ با ذهنیت و بینش خویش لحظه‌ها را تفسیر می‌کند و گاهی نیز هنرمند، در دریغ‌گویی لحظه‌هایی که جامعه‌اش از تحقق آن، سر باز زده است، ذهن خود را به کارگاه خیال می‌برد و لحظه‌های آرمانی را در اعتراض به چنین نبودن‌هایی می‌آفریند.

روی کرد **نوستالژیک**، ژرف‌ترین واکنش هنرمند به نبودن‌ها و نداشتن‌ها و فاصله‌هاست و یکی از مهم‌ترین «اندیشه‌های کلامی» او. «شاید بتوان اندیشه و گفتار را به صورت طرحواره، همانند دو دایره‌ی متقاطع تصور کرد. این دو دایره در جایی که همدیگر را قطع

می‌کنند، قسمت مشترکی به وجود می‌آورند که همان اندیشه‌ی کلامی است؛ اما اندیشه‌ی کلامی به هیچ وجه شامل همه‌ی شکل‌های اندیشه یا گفتار نیست». (ویگوتسکی/۱۳۷۱/۸۳)

روی‌کرد **خیامی**، کهن‌ترین واکنش هنرمند نسبت به جهان پیرامون و جهان درون اوست که به واسطه‌ی شعر به همه سفارش می‌کند. «ما می‌توانیم به یاری زبان و مفاهیم و ساختارهای کلی آن از تجربه‌های موجود و از ادراک حسی و غریزی فاصله بگیریم. زبان قادرست در عین یگانگی با تجربه، از محتواهای خاص آن فراتر رود و شعر احتمالاً مهم‌ترین و قوی‌ترین شکل این فراتر رفتن در عین یگانگی است». (فرهاد پور، ۱۳۸۷: ۷۵)

اگر چه شاعر گاهی از تجربه‌ی زیست شده‌ی گذشته‌هایی پیش از خود می‌گوید و تصویرسازی می‌کند، لیک پیام‌هایی که نتیجه‌ی این گونه تجربه‌های ناشناخته در زمان شاعر است، خود از جامعه‌ای، نشانی می‌دهد که توان و موقعیت پذیرش آن را نداشته و حال آن که باید گردش خود را بدان سمت و سو رهنمون گرداند.

روی‌کرد **اخلاقی** هنرمند، در تاریخ ادبیات ایران - در پررنگ‌ترین شکل خود، در کالبد «پند» خود را نمایان می‌سازد. الگوهای ادبی در انتقال پیام‌های فرهنگی و اخلاقی در شعر فارسی سده‌های گوناگون کم و بیش یکسانند.

هرگاه هنجارهای رفتار فردی و اجتماعی از درستی و راستی منحرف شود، پند، زمینه‌ی ظهور می‌یابد. پند، از سویی نارسایی رفتاری را نشانگر است و از سوی دگر در صدد جلوگیری از روند نادرست رفتاری است. نیز به کارگیری نام و سخن بزرگان باستانی و یاد کرد روش زندگی و شخصیت آنان از الگوهای ادبی مهم در ابلاغ پیام‌ها و پندهاست.

روی کرد عارفانه می‌تواند متعالی‌ترین شکل ایدئولوژیک شعر فارسی به شمار آید. بی‌نیازی از خلق، باور داشتن و ایمان به سرچشمه‌ی واحد و یگانه‌ی هستی، والایی عشق، ارزشمندی شناختِ خود، خلق، خدا و ... از بن‌مایه‌های همیشگی و ژرف عرفانی هستند که در ادبیات غنی فارسی از دیر باز تاکنون پویا بوده است و در گذار از پل باورهای باستانی و پیش از اسلام تا مرز ادبیات پس از اسلام با تغییر اسم و نه رسم، به حیات خود در فرهنگ ایرانیان ادامه داده است.

روی کردهای حافظ به شخصیت‌های اساطیری و باستانی

۱- روی کرد خیامی

بی‌تردید اندیشه‌های دانای نیشابور بر نگرش خواجه‌ی شیراز، سایه گستر پرسخاوتی بوده است و در جای جای دیوان حافظ، باده‌های تفکر خیام، ساغرِ شعرِ ساقی شیرازی را لبریز کرده است. نمونه‌هایی از این تأثیر گیری، در شیوه‌ی روی کرد حافظ به بعضی مشاهیر باستانی به چشم می‌آید.

الف) خاکِ گلِ کوزه‌گران شدن

حافظ بسان خیام بر این باورست که خاک کوزه، قدح و ... از پیکرِ خاکی در گذشتگان ساخته شده و اشاره‌وار یادآور می‌گردد که شاهان شکوهمند نیز بر جا نمانده‌اند:

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش ز کاسه‌ی سرجمشید و بهمن است و قباد.

(دیوان/۶۸)

(ب) شاد باشی

در فراخوانی به شادمانی، شخصیت‌های باستانی بهترین الگو برای پیام‌رسانی حافظ هستند و بیش از همه «جمشید» در پیام‌های «گذاشتن و در گذشتن»، نام خود را جاوید کرده است؛ گویی حافظ بر این باور است که بهترین شیوه‌ی کام‌گیری از جهان و بی‌دریغ و افسوس ماندن، گذرانِ عمر بر شادی است.

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به بادِ گرغم خوریم، خوش نبود به که می‌خوریم.

(دیوان/۲۴۹)

دعوت به باده‌نوشی، رمزی از فراخواندن به شادی و کام‌جویی است که به پیروی از سبک خیام شکل گرفته است.

«استاد زرین کوب» معتقدند که لذت‌جویی و شادباشی «حافظ» به سبب جستن دریچه‌ای به سوی «آفاق از خود رهایی» است و نه چون «خیام»، وسیله‌ای برای گسستن از همه چیز و بازگرداندن به خود؛ و به همین دلیل رند واقعی در نظر «حافظ» کسی است که خود را تسلیم عشق و عشرت کند. (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۳۰ و ۱۳۱)

به گمان نگارنده‌ی این سطور، لذت‌جویی «حافظ» و دعوت به آن، دلیلی فراتر از انگیزه‌های عرفانی و تجربه‌های فردی دارد و از آن جا که «حافظ» نه فقط عارف، که یک منتقد اجتماعی هم بود، می‌توان ریشه‌ی این تفکر را در دل اجتماع دوره‌ی هشتم یافت.

لذت می‌تواند دریچه‌ای به سوی «آفاق از خود رهایی» بگشاید؛ آفاق گسترده‌ای که از یک سو به مطلق نور و از دگر سو به ظلمت منتهی می‌شود. ولی آیا می‌توان اطمینان داشت که

لذت، همیشه به سویی دریچه را خواهد گشود که به بی‌نهایت نور پیوند خورده است؟ اگر چنین باشد، رند متعالی «حافظ» شدن بسیار ساده است!

به نظر نگارنده‌ی این سطور، دعوت «حافظ» به غم نخوردن و خوش بودن، باز گرداندن جامعه از «آفاق از خود رهایی» متصل به ظلمات، به «خود جامعه» است. او خواهان قوام جامعه است. جامعه‌ای که تاراج‌ها، کشتارها و تجاوزها روحیه‌ای برای آن باقی نگذاشته است و غم، همچون خوره‌ای در حال جویدن ته مانده‌ی وجودی اوست.

هجوم مغولان از کشور، ویرانه‌ای باقی گذاشت و از انسان، خاطره‌ای. جامعه‌ی پس از مغولان جامعه‌ای خسته و ناامید است. جامعه‌ای که زندگی را مرگ تدریجی می‌بیند و امید از همه جا و همه چیز بریده و پایبندی به اصول انسانی و ارزش‌های اخلاقی را نیز بی‌پاداش و بی‌نتیجه در می‌یابد. فرد این جامعه از کند و کاو در بقایای بنای هویتش، جز به غباری دست نیافته؛ در هر چه که می‌نگرد، خشم خدای را - در چپاول وحشیانه‌ی بیگانگان - می‌بیند. از او جز یک «خود» پامال شده و لگدکوب گشته باقی نمانده و یادآوری این «خود»، عذاب‌آور خواهد بود، زمانی که عذاب‌آوران همچنان بر مسند و قدرت هستند؛ به همین جهت او برای رهایی از «خود» به سوی هر دستاویزی دست دراز می‌کند تا از «خود» زخمی خویش، برهد؛ این دستاویز حتی اگر «تباهی» و «تزویر» باشد، از «خود» تباه شده، برای او قابل قبول‌تر است.

در حقیقت خاستگاه همه‌ی این شاد بودن‌های بی‌هدف، غم خوردن است. حکایت او، حکایت غریقی است که به هر خار و گیاهی دست می‌یازد تا غرق نشود. در واقع این لذت‌ها، همه و سوسه‌های آلوده‌ی از خود گریزی است که فرد این جامعه را به سوی زشتی‌های «آفاق از خود رهایی» رهنمون شده و انحطاط اخلاقی جامعه را آشکارتر و ژرف‌تر کرده

است. او دگر چیزی ندارد که از دست بدهد و هراس از دست دادنش را داشته باشد، جز همان «خود» آزار دهنده، که آن هم گستاخانه به کامجویی‌ها و فسادها تقدیم می‌شود.

این جاست که دلیل دعوت به شادباشی از جانب «حافظ» آشکار می‌شود و در دعوت به شادباشی از گذرایی دنیا گفته و از این واقعیت که دنیا، همان دنیایی است که شاهان پیش از ما را به عدم سپرده است؛ یعنی این شاهان هم فانی هستند و دارای سلطنت دائمی نیستند؛ پس زمانی که هیچ کاری از دست تو بر نمی‌آید، دل خوش دار که دنیا به سنت دیرینه‌ی خود عمل خواهد کرد.

پ) گذرایی عمر و دم غنیمت شمری:

تکیه بر اختر شب دزد مکن کین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کی خسرو

(دیوان/۲۷۱)

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

(دیوان/۱۱۹)

۲- روی کرد اعتباری - عبرت گیری

حافظ هم همانند سعدی، گاهی اشاره می‌کند که شخصیت‌های اساطیری و داستان شاهان باستان برای «اعتبار» و درس گرفتن از روزگارست که هیچ‌کس پایدار نمی‌ماند و جز نام نیک، هیچ چیز ماندگار نیست و با تعبیر زیبایی «جرعه بر خاک افشاندن» که کنایه از یادکرد در گذشتگان است، خواننده را به اعتنای ژرف نسبت به بزرگان فرا می‌خواند:

بیفشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل دل بشنو

که از جمشید و کی خسرو فراوان داستان دارد

(دیوان/۸۰)

۳- روی کرد عرفانی

گاهی ابزار اساطیری در شعر عارف شیراز، دستمایه‌ای برای مفاهیم عرفانی می‌گردد و یکی از ژرف‌ترین روی کردهای حافظ را بر شخصیت‌های اساطیری رقم می‌زند:

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد؟

(دیوان/۷۹)

آن کس که به دست، جام دارد سلطان‌ی جام مدام دارد

(دیوان/۷۸)

و یا در جایی دگر همراهی با جام جهان‌نمای دل و روی‌کرد بر عرفان عاشقانه را شرط رسیدن به رازهای غیبی می‌داند و دیگر بار نام «جم» به میان می‌آید:

گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی بی‌با و همدم جام جهان‌نما می‌باش.

(دیوان/۱۸۳)

۴- روی کرد اخلاقی با الگوی پند و پیام

پند و اندرز، سنت دیرینه‌ی ادب فارسی است و خاطره‌ی پرشکوه شاهان باستان، «آینه‌ی

عبرت» نیکی برای انتقال حقیقت پیام‌ها به ذهنیت خواننده هستند:

بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار چین قبای قیصر و طرف کلاه کی

(دیوان/ ۲۸۶)

که البته در این جا روی کرد حافظ به طور عام است و همه‌ی شاهان و کیان ایران را مورد نظر دارد.

جز فراخوانی به تواضع و پرهیز از کبر، حافظ از زاویه‌ی دید دیگری بر شخصیت‌های اساطیری می‌نگرد؛ این که دل‌بستگی به دنیا هیچ پشتوانه و هیچ نتیجه‌ی سودمندی در پی نخواهد داشت؛ گویی جاه طلبی و سلطنت را به گونه‌ای با دل‌بستگی به دنیا و امور دنیوی همراه و توأم می‌بیند:

جمشید جز حکایت جام از جهان بزد زنهار دل میند بر اسباب دنیوی.

(دیوان/ ۳۲۶)

در این روی‌کرد، پند و پیام دیگر حافظ شیرین سخن آن است که تنها نژاد و اصالت شاهی برای رسیدن به بزرگی کافی نیست و همت عالی و گوهر ذاتی و فراهم کردن اسباب بزرگی شرطی بایسته است:

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای و رخود از تخم‌هی جمشید و فریدون باشی.

(دیوان/ ۳۰۶)

در نگاهی دیگر با نام بردن شاهان که رفتند و تخت و تاجشان ماند، دیگر بار یادآور می‌شود که انسان‌ها می‌روند و جز آثار نیک و بد از خود چیزی به جای نمی‌گذارند:

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد؟ ز تخت جم سخی مانده است و افسر کی.

(دیوان/۲۸۷)

۵- روی کرد نمادین و استعاری

در شعر لسان الغیب، گاهی نام شخصیت‌های باستانی - که در شاهنامه‌ی فرزانه توس، پردازشی همه جانبه گردیده است - حکم نماد یا استعاره را به خود می‌گیرند تا شاعر شیرین سخن شیراز از دردهای دل خود بگوید:

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل شاه ترکان فارغ است از حال ماکو رستمی؟

(دیوان/۳۱۵)

که به زیبایی جایگاه تأثیرگذار و سرنوشت ساز «رستم»، پهلوان بی‌همتای ایران، و نقش نجات بخشی و دلآوری‌اش را در تمثیل هنرمندانه‌ای آشکار می‌سازد و با دو استعاره‌ی «شاه ترکان» و «رستم»، استعاره‌ی ضمنی «بیژن» را نیز هویدا می‌کند.

و یا در جای دگر در توصیف و مدح مخاطبش، این گونه کاربرد استعاری از شخصیت‌های باستانی را زیبایی بخش مفهوم می‌گرداند:

گوی خوبی بردی از خوبان خلخ، شادباش جام کی خسرو طلب، کافراسیاب انداختی.

(دیوان/۲۸۹)

جالب این جاست که در این روی کرد، همه جا «افراسیاب» بیش‌ترین نقش استعاری را به خود اختصاص داده که قابل تأمل است:

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومی خون سیاووشش باد

(دیوان/۷۰)

۶- روی کرد هنری - ادبی

شخصیت اساطیری گاه برای فضاپردازی و تصویرسازی هنری و ادبی، ابزار مناسب، دست هنرمند اندیشه‌ی حافظ می‌گردد.

دل در جهان میند و به مستی سؤال کن از فیض جام و قصه‌ی جمشید کامکار

(دیوان/۱۶۴)

۷- روی کرد نوستالژیک

به نظر نگارنده‌ی این سطور، هر گونه گریز به باستان و ارزش‌ها و شخصیت‌های باستانی با حس نوستالژیی هنرمند وابستگی و ارتباط دارد. جز اشعار یاد شده، گاه خواجه‌ی شیراز با اشاره‌های عام، نگاه پر دریغ و حسرت بار خود را بر گذشته‌های دور می‌افکند و با نیم نگاهی به دوره‌ی معاصرش، شکایت آمیز سر می‌دهد:

شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار

مهربانی کی سرآمد، شهریاران را چه شد؟! (دیوان/ ۱۱۲)

نکته‌ی قابل تأمل این جاست که حضور هفت شخصیت خاص اساطیری یا باستانی در دیوان حافظ - (جمشید، کاووس، افراسیاب، سیاوش، کی خسرو، فریدون و رستم) با دو مقوله‌ی دیگر در غزلیات عارف شیراز، مجانستی دلنشین دارد.

حافظ «غلام همت» کسانی است که چنین ویژگی‌هایی دارند:

الف) بی‌ریایی در انجام کارهای خیر:

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی‌روی و ریا کرد

(دیوان/۸۷)

ب) استواری و پایداری در برابر دشواری‌ها:

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سرورم که این قدم دارد.

(دیوان/۷۹)

پ) وارستگی از تعلقات دنیوی

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاداست (دیوان/۲۵)

ت) بی‌نیازی:

غلامت همت آن رند عافیت سوزم که در گدا صفتی کیمیاگری داند

(دیوان/۱۱۷)

با اندکی تأمل، می‌توان دریافت که ویژگی‌های یاد شده در برهه‌های خاصی از زندگی سیاووش، کی‌خسرو، رستم و فریدون نمود می‌یابد و «طریقت» حافظ که در (بی‌آزاری، نبودِ

رنجش خاطر، توکل، کفر بودن خامی^۳ خلاصه می‌شود، بی شباهت به منش بزرگان نیکِ باستان نیست



^۳ - می‌باش در پی آزار و هر چه خواهی کن / که در طریقت ما غیر از ین گناهی نیست. دیوان/ ۵۲
در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار/ هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت ص ۵۶
تکیه بر تقوا و دانش در طریق کافرست/ راهرو گرسدهنر دارد توکل بایدهش ص ۱۸۴
در مذهب طریقت، خامی نشان کفرست/ آری طریق دولت چالاکی است و چستی ص. ۲۹۰

نتیجه‌گیری

هفت شخصیت باستانی غزلیات حافظ، توجه و تأمل خواننده را به خود وا می‌دارد: (جمشید، کاووس، افراسیاب، سیاوش، کی خسرو، فریدون، رستم)

که در این میان، «جمشید» بالاترین بسامد را به خود اختصاص داده است و به نظر می‌رسد که جام جم مهم‌ترین دلیل برای دستمایه قرار گرفتن او در ذهن هنرمند و خلاق حافظ بوده باشد و پس از آن «افراسیاب، پورپشنگ» که در همه‌ی شواهد روی‌کرد استعاری حافظ، ذکر گشته است و احتمال می‌رود که به عنوان استعاره‌ای برای سیاستمدار یا حاکمی در دوره‌ی شاعر به کار گرفته شده باشد؛ چرا که حافظ شیرین سخن، به طور ضمنی، خود را در برابرش در یک جا، «بیژن» و در جای دگر «سیاوش» معرفی کرده است! نبودِ رهایی بخش و قهرمان در دوره‌ی شاعر، موجب روی‌کرد نوستالژیک او گشته که دریغ نبود «رستم»، منجی افسانه‌ای ایران را یادآور گردیده است. کی خسرو در دیوان حافظ، رمزی از «پیروزی» و فریدون رمزی از «نیک‌نژادی» است و کاووس تنها به عنوان «شاهی که رفته و نشانی از تاجش نیست»، ذکر گشته است. به نظر می‌رسد، خواجه شیراز و عارف بزرگ ایران، در عین پای‌بندی به باورهای عارفانه و جغرافیای بی‌مرزی، به ارزش‌های باستانی و روزگار باستان، گرایشی ژرف داشته است که افزون بر اصطلاحات آیین مهری و مزدایی، این واقعیت در نوع روی‌کردهای شاعر به شخصیت‌های باستانی، نیز، خود را نشان می‌دهد.

منابع

- ۱- حافظ، شمس‌الدین محمد، «دیوان»، بر اساس تصحیح قزوینی - غنی، انتشارات میلاد، چاپ دوم.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین، «از کوچه رندان»، امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۳- فرهادپور، مراد، «عقل افسرده»، طرح نو، ۱۳۷۸.
- ۴- نیاز کرمانی، سعید، «حافظ‌شناسی»، پاژنگ، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵- ویگوتسکی، لوسمنوویچ، «اندیشه و زبان»، ترجمه حبیب‌الله قاسم زاده، نشر فرهنگان، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی